داستان فیلم ماه بود و روباه

ماه بود و روباه / نویسنده و تصویرگر آناهیتا تیموریان. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۹. [۲۸] ص، مصور (رنگی)

خلاصه‌ی داستان:

یک شب که ماه از تمام شبهای دیگر قشنگتر بود وبه زمین نزدیکتر.

روباه کوچک از کوه بالا رفت و ماه را برداشت و به لانه خود برد.

آن شب روباه از بودن ماه در لانه‌اش خوشحال بود.

گاهی می خندید، گاهی دور او می چرخید، ماه فقط می تابید.

روباه به علفزار رفت تا برای ماه غذایی دست و پا کند.

وقتی برگشت ماه کمی بزرگتر شده بود. روباه خوشحال شد و شروع به پختن غذای لذیذی کرد. او سفره شام را قشنگ چید و رو به ماه کرد تا او را سر سفره دعوت کند. تازه یادش افتاد ماه که غذا نمی‌خورد، ماه فقط می تابد.

فردای آن شب ماه کمی بزرگتر شده بود. روباه یک نقاشی قشنگ از او کشید، خواست آن را به ماه نشان دهد، تازه یادش افتاد، ماه که چشم ندارد.

روز بعد روباه توی جنگل تمرین آواز کرد و به لانه برگشت، ماه را دید که باز هم بزرگتر شده است. خوشحال شد و شروع به خواندن کرد، اما هنوز چند کلمه بیشتر نخوانده بود که یادش افتاد، ماه که گوش ندارد. ماه فقط می تابد.

شبها می گذشت و ماه بزرگ و بزرگتر می شد. اما ماه فقط بزرگ می شد و فقط می تابید. سیزده شب گذشت و شبی رسید که ماه بزرگ بزرگ شد، یک ماه کامل. فردای آن شب روباه تصمیم خود را گرفت که چطور ماه عزیزش را خوشحال کند.

منتظر ماند و بعد از چهارده شب، وقتی ماه دوباره کوچک شد. آن را برداشت و از کوه بالا رفت و دوباره سرجایش گذاشت.